



تأملی بر مفهوم «موجو» و نمودهای آن در فرهنگ و تفکر ژاپن؛ گریز از ابدیت در جهان‌بینی ژاپنی

علیرضا رضایی^۱

دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۲ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۰۸

چکیده

مفهوم «موجو» از مفاهیم بنیادی فرهنگ و تفکر ژاپن است که در مقایسه با سایر مفاهیم و کلیدواژه‌های ضروری برای درک فرهنگ ژاپن در ایران کاملاً ناشناخته مانده است. درک این مفهوم پیش شرط لازم برای درک موضوعاتی مانند چرایی اهمیت «ساکورا» یا همان شکوفه‌های گیلاس در فرهنگ ژاپن، دلیل ارجحیت چوب بر سنگ در معماری ژاپنی، چگونگی توجیه سنت شکم‌دردی سامورایی‌ها، پدیده کامی‌کازه، چرایی خاص بودن معنی واژه بیانگر خداحافظی در زبان ژاپنی یعنی سایونارا، و همچنین درک درونمایه بسیاری از اشعار ژاپنی و به‌ویژه هایکو است. موجو بیانگر نوعی جهان‌بینی است که در طول تاریخ پرفراز و نشیب ژاپن و از طریق ادغام تفکرات اصیل ژاپنی با تفکرات بودیسم شکل گرفته است. مقاله حاضر پس از تبیین معنی لغوی و مفهومی موجو نمودهای آن را در ادبیات، فرهنگ، جامعه و زبان ژاپن بررسی می‌کند و تلاش می‌کند که از دیدگاه یک فرد غیرژاپنی یکی از جنبه‌های جهان‌بینی ژاپنی را واکاوی کند. نگارنده با دقت شدن بر روی مفهوم موجو و تفاسیر موجود از آن تلاش می‌کند برداشت جدیدی از این مفهوم ارائه دهد؛ برداشتی که مفهوم موجو را به‌صورت «گریز از ابدیت» تفسیر می‌کند. مقاله حاضر در پی پاسخ دادن به چرایی این برداشت است.

کلیدواژه‌ها: ژاپن، موجو، ساکورا، کامی‌کازه، سایونارا

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات ژاپنی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

alireza_rezaee@ut.ac.ir ✉

هر کشوری به نمادهایش شناخته می‌شود؛ نمادهایی که عمدتاً و نه الزاماً در معنای واقعی کلمه، نماد باورها و جهان‌بینی ملت و فرهنگ‌اند. ژاپن نمادهای گوناگونی دارد، مانند ساکورا، سامورایی، کامی‌کازه.^۱ ساکورا یا شکوفه‌های گیلاس از معروف‌ترین و شاید مُعَرَّف‌ترین این نمادهاست که در فرهنگ ژاپن تعابیر بسیاری دارد و به‌ویژه در اشعار ژاپنی خودنمایی می‌کند. اهمیت ساکورا در شعر ژاپن به قدری است که هر وقت واژه «هانا»^۲ به معنای گل مطرح شود، به معنای ساکورا است؛ این بدان معناست که روح مردمان ژاپن با ساکورا عجین شده و برای ژاپنی‌ها ساکورا چیزی فراتر از گلی ساده است. اما به‌راستی دلیل اینکه از بین این همه گل و گیاه شکوفه‌های گیلاس از نمادهای فرهنگی کشور ژاپن شناخته می‌شوند، چیست؟ یا به عبارت بهتر، مردمان ژاپن در شکوفه‌های گیلاس چه دیده‌اند که تا این حد با آن مأنوس‌اند. شایان ذکر است که موضوع این مقاله شکوفه‌های گیلاس نیست، بلکه صرفاً از آن به‌مثابه سرنخ یا تلنگری برای درک یکی از مفاهیم بنیادی فرهنگ ژاپن استفاده می‌شود.



همچنین واژه سامورایی نیز تداعی‌کننده کشور ژاپن و روحیات ژاپنی‌هاست. در نگاه اول معروفیت و محبوبیت سامورایی‌ها به‌دلیل تبخّر آنها در شمشیرزنی و نبرد تن‌به‌تن است، اما افرادی که با «بوشیدو»^۳ یا همان طریقت سامورایی آشنایی دارند، می‌دانند که شجاعت واقعی سامورایی بیش از آنکه در میدان نبرد و جنگ تن‌به‌تن سنجیده شود، در مبارزه با خود، به‌ویژه در هنگام جان‌فشانی و خودکشی برای حفظ آبرو و شرف نمود پیدا می‌کند. معروف بودن واژه «هاراگیری» یا خودکشی به‌شیوه دریدن شکم نیز بیانگر این نوع شجاعت است. هرچند بعد از ورود ژاپن به عصر مدرن ظاهراً سامورایی‌ها از فرهنگ ژاپن رخت بر بستند، همواره این سؤال مطرح بوده است که چه تفکر و جهان‌بینی‌ای سامورایی‌ها را به‌سوی شکم‌دري سوق می‌داد. عجیب است که در عصر حاضر نیز بالابودن آمار خودکشی در ژاپن یکی از معضلات بزرگ اجتماعی این کشور شناخته‌شده و همواره از آن به‌مثابه دلیلی بر سست بودن اعتقادات ژاپنی‌ها یاد می‌شود. به تعبیری، گویی روحیه در قیدوبند حیات نبودن سامورایی‌ها به ژاپنی‌های معاصر نیز منتقل شده است. این موضوع زمانی پیچیده‌تر می‌شود که به‌یاد آوریم ژاپن کشوری است توسعه‌یافته و با استانداردهای بالای زندگی؛ یعنی دلایل خودکشی را در ژاپن نمی‌توان صرفاً از منظر فقر و مشکلات اقتصادی تحلیل کرد و خودکشی‌هایی که در سطوح بالای جامعه مثلاً سیاستمداران یا نویسندگان رخ

1. Sakura, Samurai, Kamikaze

2. hana

3. Bushido



می‌دهد، نیز حاکی از متفاوت بودن ریشه‌های خودکشی در ژاپن و سایر فرهنگ‌هاست. پذیرفته بودن مسئله خودکشی در ژاپن را از کتاب «تاریخ مرگ اختیاری در ژاپن»^۱ نوشته موریس پنگه^۲، ژاپن‌شناس فرانسوی، نیز می‌توان استنباط کرد؛ او واژه «خودکشی» را مناسب نمی‌داند و از واژه «مرگ اختیاری» استفاده می‌کند. به‌راستی چه عاملی سبب شده تا در فرهنگ ژاپن از دیرباز تاکنون، نگاه متفاوت‌تری به موضوع حیات انسان باشد. آیا شینتو^۳ و بودیسم، دو دین اصلی ژاپن، موجب پرورش این روحیه شده‌اند یا دلایل آن را باید در جاهای دیگری جست‌وجو کرد.

مسئله پدیده کامی‌کازه هم بی‌ارتباط با این موضوع نیست. کامی‌کازه اصطلاحی است که به حملات انتحاری نیروی هوایی ارتش امپراطوری ژاپن علیه ناوهای جنگی ارتش متفقین در جنگ جهانی دوم اطلاق می‌شود. شاید پدیده کامی‌کازه را به‌نوعی بتوان با حملات انتحاری، که امروزه در برخی از نقاط دنیا شاهد آن هستیم، یکی دانست. اما آیا به‌راستی جهان‌بینی و انگیزه خلبانان ژاپنی که متهورانه جنگنده خود را به دل ناوهای دشمن کوبیدند، با انگیزه کسانی که با بستن مواد منفجره به خود حملات انتحاری می‌کنند، یکی است؟

شاید در نگاه اول بتوان بین کلیدواژه‌های معرفت فرهنگ ژاپن، مانند ساکورا، سامورایی، کامی‌کازه با شیوه نگرش ژاپنی‌ها به حیات و متعاقباً مسئله خودکشی نقطه مشترکی پیدا کرد. لذا نگارنده تلاش می‌کند تا نقطه اشتراک آن‌ها را با معرفی و تجزیه و تحلیل مفهوم مغفول موجو^۴ و اکاوی کند و با بررسی ابعاد گوناگون این مفهوم نقش آن را در جهان‌بینی ژاپنی و نمادهای این کشور توضیح دهد.

پیشینه تحقیق و روش‌شناسی

مفهوم موجو از طریق بودیسم وارد زبان ژاپنی شد و با گذشت زمان جنبه ژاپنی به خود گرفت. بنابراین، در بیشتر پژوهش‌ها منظور از موجو موجوی ژاپنی است. پژوهش‌های پیشین درباره موجو را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: نخست، تحقیقاتی که مفهوم موجو را در زیباشناسی ژاپنی بررسی کرده‌اند؛ مانند سوگا^۵ (۲۰۰۹)، تاناکا^۶ (۱۹۸۳)، هاری‌ئو^۷ (۱۹۶۹). این تحقیقات نقش

1. la mort volontaire au Japon

2. Maurice Pinguet

3. shintō

4. Mujō (無常)

5. Suga

6. Tanaka

7. Hario



مفهوم موجو را در زیبایی‌شناسی ژاپنی که ویژگی بارز آن بی‌پیرایگی و لذت بردن از سادگی است، بررسی کرده‌اند. بعد از واقف شدن به مفهوم موجو، تفکرات زیبایی‌شناسی ژاپنی و متعاقباً معماری برآمده از آن را صحیح‌تر و عمیق‌تر می‌توان درک کرد، برای مثال اینکه چرا مراسم چای ژاپنی در اتاقی محقر برگزار می‌شود و چرا در مکان‌های مقدسی همچون معابد خبری از شکوه و درخشندگی نیست و زنگارگرفتگی به چشم می‌خورد.

دوم، تحقیقاتی است که مفهوم موجو را در ادبیات ژاپنی بررسی کرده‌اند، مانند اوتا^۱ (۲۰۱۳)، شی نو^۲ (۲۰۱۱)، سِکی‌گوچی^۳ (۲۰۰۵)، توکوناگا^۴ (۲۰۰۰)، اوگورا^۵ (۱۹۹۸)، سونه‌کی^۶ (۱۹۸۲) که نقش مفهوم موجو را در چند اثر کلاسیک ژاپن بررسی کرده‌اند. شایان ذکر است که عیان‌تر شدن نقش مفهوم موجو در فرهنگ و تفکر ژاپن از تحقیقاتی شروع شد که مفهوم موجو را در آثار ادبی بررسی کرده بودند. اولین بار موتوآوری نوریناگا^۷، نویسنده، شاعر و زبان‌شناس شهیر ژاپنی در قرن ۱۸ با بررسی ادبیات عصر باستانی ژاپن (۷۹۴-۱۱۸۵) و به‌ویژه با بررسی کتاب «داستان گنجی»^۸ - که آن را اولین رمان جهان نیز می‌دانند^۹ - مفهوم «مونو-نوا-آواره»^{۱۰} را مطرح کرد که به معنای «تحتیر و درماندگی در برابر کار این جهان و داشتن حس ترخم و همدردی با پدیده‌های دنیا بابت فناپذیری و ناپایدگی‌شان» است. در پژوهش‌های بعدی مشخص شد که خود مفهوم «مونو-نوا-آواره» نیز برآمده از مفهوم مادری موجو است و موجو کلید درک جنبه‌های ناملموس و حسی فرهنگ ژاپن است.

سوم، تحقیقاتی است که موجو را از منظر جهان‌بینی ژاپنی واکاوی کرده‌اند، مانند کو^{۱۱} (۲۰۰۷)، یاماوری^{۱۲} (۲۰۰۵)، موراکامی^{۱۳} (۲۰۰۱) کاکامی موتو^{۱۴} (۱۹۹۰)، موری^{۱۵} (۱۹۹۰) که نقش مفهوم موجو را در اعتقادات مردم ژاپن، خصوصاً در نحوه برداشت آنها از مفاهیمی چون مرگ و زندگی و

1. Ōta
2. Shiu
3. Sekiguchi
4. Tokunaga
5. Ogura
6. Sueki
7. Motoori Norinaga
8. genji-monogatari

۹. برای مطالعه نسخه تطبیقی و فارسی آن، ر.ک: کوساکابه کازوکو، داستان گنجی و شاهنامه، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.

10. mono-no-aware
11. Kō
12. Yamaori
13. Murakami
14. Kakimoto
15. Mori

آن دنیا بررسی کرده‌اند. البته این تقسیم‌بندی همپوشانی بسیاری دارد، مثلاً زیبایی‌شناسی برآمده از موجو و مطرح‌شده در آثار ادبی را نمی‌توان بی‌ارتباط با جهان‌بینی برآمده از آن دانست.

این مقاله بنیادی‌نظری است و به‌شبهه توصیفی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است. نگارنده تلاش می‌کند تا با علم به سه تقسیم‌بندی فوق، مفهوم موجو را از بُعد جدیدی واکاوی کند و از آن به‌مثابه شاه‌کلیدی برای درک نمادهای کشور ژاپن و جهان‌بینی مردم آن استفاده کند. در این پژوهش موجو را از منظر «زمان» بررسی کرده‌ایم؛ اینکه مفهوم موجو چگونه باعث شکل‌گیری تفکر «گریز از ابدیت» در فرهنگ ژاپن شده است؟

تشریح مفهوم موجو

از بین واژه‌ها و مفاهیم دشواری که از طریق بودیسم وارد فرهنگ ژاپن شده است، موجو مفهومی است که مردم ژاپن نسبتاً با آن مأنوس‌ترند. برداشت کلی - و نه تخصصی - از این مفهوم ناله و فغان برای فناپذیری و شکنندگی حیات است. از آنجا که حیات اطمینان‌ناپذیر است و همیشه با بی‌ثباتی و تزلزل همراه است، سبب می‌شود که موجو مترادف مرگ، فنا و نیستی باشد. حتی در برخی متون کلاسیک ژاپنی نیز موجو در معنای مرگ و نیستی تفسیر شده است.

واژه موجو در زبان ژاپنی ترجمه واژه سانسکریت (anitya) به معنای «نپایندگی» است. موجو (نپایندگی) به این نکته اشاره می‌کند که همه آنچه ما می‌بینیم و تجربه می‌کنیم همیشگی نیست و مدام در حال تغییر است. نکته حائز اهمیت این است که موجو در بودیسم به معنای «تغییر» است و به هیچ‌وجه مترادف نیستی و مرگ نیست. به بیان ساده‌تر، منظور از مفهوم موجو آن است که در این دنیا همه چیزها و پدیده‌ها با گذشت زمان تغییر می‌کنند؛ یعنی تغییر حقیقتی ناگزیر است و نمی‌توان با آن مقابله کرد. بنابراین پذیرش این واقعیت نقطه شروع رسیدن به روشنی ضمیر در بودیسم است، برای مثال انسان از لحظه‌ای که متولد می‌شود، یقیناً بر سنش نیز افزوده می‌شود؛ بدین صورت که از مرحله نوزادی وارد مرحله خردسالی و سپس نوجوانی و جوانی و در نهایت پیری می‌شود و سرانجام کار او مرگ است. این واقعیت در مورد چیزهای غیرجاندار نیز صدق می‌کند، برای مثال یک ساختمان تازه احداث‌شده نیز برای همیشه نونمی‌ماند و به مرور زمان دچار فرسودگی خواهد شد. شاید بهتر باشد این‌گونه بگوییم که در بودیسم بر نظاره‌گر بودن - و نه احساس کردن - دنیا به صورت گذرا تأکید می‌شود، زیرا اگر انسان صرفاً نپایندگی را احساس کند و نتواند به صورت عینی و در قالب واقعیتی گریزناپذیر آن را بپذیرد، مسلماً این احساس نپایندگی و فناپذیری کردن سبب تأثر و رنج او خواهد شد.



به‌زعم نگارنده، برای درک بهتر مفهوم موجو در تفکر ژاپنی باید معادل دیگری در کنار واژه نپا‌ندگی قرار بگیرد، چرا که واژه نپا‌ندگی، ناخواسته بار معنایی منفی دارد. اما، در تفکر ژاپنی موجو همیشه الزاماً در معنای منفی به‌کار نرفته است. بنابراین، پیشنهاد نگارنده واژه «گذرندگی» است که هم بار معنایی منفی نداشته و هم معنای نپا‌ندگی را در خود دارد.

شخصیت مستقل بودیسم ژاپنی

دین بودا در قرن ششم و به‌واسطه چین از هند وارد ژاپن شد و با طی فراز و نشیب‌های بسیار در کنار آیین اصیل ژاپنی شینتو^۱ به‌مثابه دین اصلی نزد مردم ژاپن جا افتاد. تأثیرات دین بودا در ژاپن فقط در بُعد مذهبی نبود و عملاً در فرهنگ، زندگی روزمره، و ادبیات نیز تأثیر گذاشت. اهمیت این تأثیرات به حدی است که برای درک بهتر بسیاری از نمودهای فرهنگی یا آثار ادبی ژاپن نیازمند درک مفاهیمی اصالتاً بودایی مانند موجو هستیم.

البته نباید فراموش کرد که ورود بودیسم به ژاپن صرفاً از طریق ورود مجسمه‌ها و سوتراهای بودایی بود. بنابر دیدگاه ناکامورا^۲ (۱۹۸۹، ۷۵) در بدو ورود بودیسم به ژاپن راهبان ژاپنی در خواندن و درک صحیح معانی سوتراهای بودا، که به زبان چینی نوشته شده بود، مشکل داشتند و این امر سبب بروز چندگانگی در درک و برداشت آموزه‌های بودا شد. به بیان بهتر، بودیسم به دلیل فقدان حضور مبلغان هیچ‌گاه نتوانست تأثیرات یک‌طرفه و تحمیلی بر فرهنگ ژاپن بگذارد، بلکه خود نیز در طول زمان از فرهنگ و تفکر ژاپنی تأثیر پذیرفت. از این‌رو، بودیسم ژاپنی را شاید بتوان دارای شخصیت مستقل تری _ که به‌صورت بالقوه به‌معنای تحریف‌شدگی بیشتری نیز است _ در مقایسه با بودیسم رایج در سایر کشورها دانست. بد نیست در اینجا از آبه^۳ (۱۹۵۵، ۸۱) نیز مطلبی را نقل کنیم. آبه بر این باور است که در بدو ورود بودیسم به ژاپن، عامه مردم به مقابله با آن برخاستند، زیرا آنها برخلاف قشر حاکم، بیشتر از آنکه نگران چگونگی ادغام بودیسم با آیین اصیل خود ژاپن یعنی شینتو باشند، با رفتاری کنجکاوانه پیگیر چگونگی شکل و شمایل مجسمه‌ها یا آیینی بودند که در قالب رب‌النوعی جدید به‌نام «هوتوکه‌گامی»^۴ به ژاپن معرفی شده بود. رفته‌رفته انعطاف‌پذیری ژاپنی‌ها موجب شد تا محتوای غالب بودیسم ژاپنی، ادیان و باورهای عامیانه و اصیل مردمان این کشور باشد، و نه الزاماً آموزه‌های اصیل بودا.



1. shintō
2. Nakamura
3. Abe
4. hotokegami

نکته فوق نکته‌ای کلیدی برای درک مفهوم موجو در فرهنگ ژاپن است، زیرا بودیسم بر درک موجو از راه منطقی و به صورت عینی _ و نه از راه احساس و به صورت ذهنی _ تأکید دارد، اما در عمل، در ژاپن این دو نه به طور کامل با هم در تضاد بودند و نه به طور کامل با هم التقاط پیدا کردند، بلکه آمیزه‌ای از منطق و احساس شد. البته برداشت و تفسیر ژاپنی وار از آموزه‌های بودا فقط به مفهوم موجو محدود نمی‌شود، مثلاً علی‌رغم منع خوردن گوشت یا تاهل در بودا، راهبان ژاپنی ابایی از شکستن این تابوها نداشتند و این مسائل را مانعی برای رسیدن به روشنی ضمیر نمی‌دانستند. در تفکر ژاپنی سرکوب کامل امیال انسانی برخلاف طبیعت انسان است و در مورد مفهوم موجو نیز پذیرش این اصل بودا که نباید به نپایندگی و گذرندگی حیات جنبه احساسی داد و صرفاً باید آن را اصلی منطقی در نظر گرفت، در عمل بسیار دشوار است. در نتیجه، این طرز تفکر موجب خلق برداشت جدیدی از مفهوم موجو شد؛ برداشتی ژاپنی وار که در آن موجو را نه صرفاً با منطق، بلکه همراه با احساسات و عواطف در نظر می‌گیرد.

با این تفاسیر، اگر نپایندگی را معنی ناخوشایند موجو در نظر بگیریم، گذرندگی معنی نسبتاً خوشایند آن خواهد بود و چنانکه در ادامه ذکر می‌شود، موجو در فرهنگ ژاپن آمیزه‌ای از این دو معنی است. یعنی فغان از بابت نپایندگی و در عین حال لذت از گذرندگی.

نمود مفهوم موجو در ادبیات ژاپن

مفهوم موجو بیشتر در ادبیات قرون میانه ژاپن خودنمایی می‌کند. منظور از ادبیات قرون میانه فواصل ۱۱۸۵ (سال شروع حکومت سامورایی کاماکورا^۱) تا ۱۶۰۳ (سال شروع حکومت سامورایی توکوگاوا^۲) است. تاریخ ژاپن در این دوره مملو از جنگ و درگیری است؛ از یک سو سرداران سامورایی با پس زدن امپراطور قدرت سیاسی کشور را در دست گرفتند و خواهان گسترش هرچه بیشتر قدرت خود بودند، و از سوی دیگر مردمان عادی که فشار اصلی زیاده‌خواهی‌های طبقه سامورایی‌ها عملاً بردوش آنها بود و الزام به پرداخت مالیات‌های سنگین باعث خروش آنها در سرتاسر ژاپن شده است. همچنین، در این برهه بودیسم کاملاً در جای جای ژاپن نفوذ پیدا کرده و با طی کردن روند ادغام با آیین شینتو در نقش دین اصلی مردم ژاپن ظاهر شده بود. بنابراین، در ادبیات این دوره عنصر «شکوه از زمانه» در قالب مفاهیم بودیسم به چشم می‌خورد.

1. kamakura
2. tokugawa



۱. آثار ادبی معرف مفهومی موجو

یکی از مهم‌ترین آثار ادبی این دوره «هی که مونوگاتاری»^۱ (داستان جنگ‌ها) است. داستانی حماسی که در دوره کاماکورا (۱۱۸۵-۱۳۳۳) نگاشته شده است. موضوع این داستان درگیری دو خاندان برای سیطره بر ژاپن است و درونمایه آن از دو آموزه بودا یعنی کارما^۲ و موجو برگرفته شده است. نویسنده و سال نگارش این اثر چندان مشخص نیست، زیرا این داستان را آوازه‌خوانان در قالب چندین حماسه و به‌صورت سینه‌به‌سینه نقل کرده‌اند. سرآغاز این کتاب این‌گونه آغاز می‌شود:

ناقوس معبد گیون^۳ طنین ناپایداری را به گوش می‌رساند. رنگ باختن گلبرگ‌های ساج ما را ندا می‌دهند که هر آنچه می‌شکفتد، باید پژمرده شود و از شاخه بیفتد. آری، همان سرفرازان نیز جز یک‌دم نپایند، مانند رؤیایی در شب بهار. زورمندان هم سرانجام نابود شوند و چون غباری در دست باد پراکنده گردند.^۴

چنانکه اشاره شد جامعه ژاپن در این برهه از تاریخ جامعه نابسامانی بود و جنگ موجب بی‌ارزش شدن جان انسان‌ها شده بود. برهه‌ای که حتی سر سرداران نیز مانند برگ خزان بر روی خاک می‌افتاد و زورمندان را نیز گریزی از این همه بی‌ثباتی و ناپایداری نبود. اثر ادبی مهم دیگر این دوره «هوجوکی»^۵ (سخنی از کلبه‌ام) نوشته کامونوجومی^۶ در ۱۲۱۲ است. اگر چه این اثر مانند هی که مونوگاتاری درباره جنگ و نزاع و کشت و کشتار نیست، اما نویسنده با نگرشی بدبینانه از بی‌وفایی دنیا گلایه‌مند است و ناراحتی خود را از رنگ باختن ذوق و زیبایی بروز می‌دهد. قسمت معروف این اثر بدین‌گونه است:

رود روان پیوسته جاری است، اما این آب نه همان است که بود. کف‌های شناور بر آبگیر کنار رود پیدا و ناپیدا می‌شوند. اما همه از میان می‌روند. انسان و زندگی او نیز چنین است. یکی به دنیا می‌آید و یکی می‌میرد. نمی‌دانیم که این از کجا آمده است و آن به کجا رفته است. آن را که خبر شد خبری باز نیامد. از خانه و مردم خانه نمی‌دانیم کدام‌یک پیش‌تر دگرگون می‌شوند. هر دو مانند ژاله‌ای بر برگ‌اند که بامداد فرومی‌چکد و می‌میرد، اما گل نیز با دمیدن آفتاب پژمرده می‌شود. ژاله اگر هم بماند و پژمره شدن گل را ببیند، باز خود آن هم تا شب دوام نمی‌کند.^۷



1. heike-monogatari

2. karma

3. gion

۴. برگرفته‌شده از ترجمه امیکو اوکادا در مقاله «زمانه سعدی در ایران و ژاپن» مجله کیهان فرهنگی، شماره ۱۰، دی ماه ۱۳۶۳.

5. hōjōki

6. Kamono Chōmei

۷. برگرفته‌شده از مقاله «زمانه سعدی در ایران و ژاپن»، همان.

از لحن این قطعه به خوبی مشخص می‌شود که نویسنده خواننده را این گونه اندرز می‌دهد که به سرانجام کار خود و این جهان بیندیشد و بی‌وفایی دنیا را دریابد.

یکی دیگر از آثار معروف این دوره که درون‌مایه آن را مفهوم موجو تشکیل می‌دهد «تسوره زوروه‌گوسا»^۱ (پراکنده‌های بطالت) نوشته یوشیدا کنکو^۲ در ۱۳۳۰ است.^۳ در قطعه بیست‌وپنجم این کتاب، نویسنده بی‌اعتمادی خود به ناپندگی و گذرندگی دنیا را این گونه شرح می‌دهد:

زندگی بسان گرداب‌ها و پیچ و تاب‌های رود آسوکا^۴ همواره در دگرگونی است. زمان چون شهاب می‌گذرد، بوده‌ها نابود می‌شوند، شادی‌ها و غم‌ها می‌آیند و می‌روند و از آنچه که روزی گلگشت بود و دیاری دلکش، بیشه‌ای وحشی و ویران بازمی‌ماند. یا اگر هم خانه‌ها و سراها برجا بماند، مردمانش دیگر شوند، و اینک که درخت‌های هلو و آلو زبان ندارند با کدام یار می‌توان از روزهای رفته گفت.^۵

۲. نوع نگرش به مفهوم موجو در ادبیات ژاپن

درباره چگونگی نمود مفهوم موجو در ادبیات ژاپن نظریه‌ها و تقسیم‌بندی‌های متنوعی ارائه شده است؛ از مقبول‌ترین آنها تقسیم‌بندی نیشی‌ئو^۶ است. او (۱۹۵۷، ۲۶) موجورا به دو مقوله «ناآگاهانه (ذهنی)» و «آگاهانه (عینی)» تقسیم می‌کند. او این تقسیم‌بندی را بر مبنای کتاب «تسوره‌زوروه‌گوسا» است. بنابر دیدگاه نیشی‌ئو، موجوی مطرح‌شده در این کتاب تا بند سی‌ام به صورت ناآگاهانه و برآمده از احساسات است و درونمایه‌ای آکنده از ناله و فغان دارد؛ ناله و فغان از بی‌وفایی و ناپایداری دنیا. اما از بند سی‌ام به بعد خبری از ناله و فغان نیست و موجوی مطرح‌شده از نوع آگاهانه و عینی است. نیشی‌ئو این گونه تفسیر می‌کند که در اینکه این دنیا مدام در حال تغییر و دگرگونی است، شکی نیست، اما اینکه انسان‌ها از این دگرگونی و ناپایداری متأثر



1. Tsurezuregusa

2. Yoshida Kenkō

۳. تسوره‌زوره در زبان ژاپنی بیانگر حالاتی از قبیل بیکاری و بطالت، و گوسا در این ترکیب کنایه از مطلب خام و پرداخته‌نشده است. در مقدمه کتاب نیز به این نکته اشاره می‌شود و این حس القا می‌شود که نویسنده تمایلی ندارد به کنایه با دیدی فلسفی و عمیق نگاه شود: «فی البداهه و از فرط بطالت چیزهایی که مرتباً به قلبم خطور می‌کرد و محو می‌شد را نگاشتم؛ که حاصل کار یک چیز دیوانه‌وار بود». البته نباید این سوءبرداشت ایجاد شود که کتاب تسوره‌زوره‌گوسا محتوای غنی ندارد، چرا که برخلاف عنوان کتاب، به‌زعم ایران‌شناسان ژاپنی، این کتاب به‌مثابه «گلستان» ژاپنی است و بسان گلستان سعدی آکنده از نکات و ظرایف درخور توجه، خصوصاً درباره موجو است. نویسنده کتاب با نوشتن مقدمه فوق، درصدد بیان پریشان‌حالی خود از گردش روزگار است و کتاب دیوانه‌وار به افکار و احساساتی اشاره می‌کند که معلوم نیست دقیقاً به چه دلیلی مرتباً به ذهن خطور می‌کنند و دوباره محو می‌شوند.

۴. asuka رودی نزدیک شهر نارا (nara) که در اشعار ژاپنی به کرات از آن یاد می‌شود.

۵. ر.ک: هاشم رجب‌زاده، «گلستان ژاپنی = تسوره‌زوره‌گوسا»، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

6. Nishio



شده و ناله و فغان سر دهند، مرحله پایین‌تر درک موجوست، زیرا مرحله بالاتر درک موجو مرحله هوشیاری و خودآگاهی است؛ مرحله‌ای که موجو به‌مثابه اصلی بدیهی پذیرفته شده و احساس در ماندگی در برابر این اصل خودنمایی نمی‌کند، بلکه به‌صورت هوشیار و خودآگاه سعی در پذیرش و درک آن می‌شود.

از سوی دیگر، افرادی مانند کوبایاشی^۱ (۱۹۵۲، ۹۱) یا ایدِه^۲ (۱۹۵۹، ۴۰) بر تفکیک «احساس موجو»^۳ از «جهان‌بینی موجو»^۴ تأکید می‌کنند. به باور کوبایاشی، موجوی مطرح‌شده در ادبیات ژاپن بسیار عاطفی و احساسی است و حاکی از احساس کردن پوچی و فناپذیری این دنیا با تمام وجود است. به بیان دیگر، چون بیشتر نویسندگان آثار ادبی نتوانسته‌اند از احساس خود به موجو قدم فراتر نهند، موجو برای آنها صرفاً به‌مثابه احساس در ماندگی و عجز است. نظریه کوبایاشی به‌نوعی با نظریه نیشی‌ئو که موجو را به دو مقوله ناآگاهانه و آگاهانه تقسیم می‌کند، همپوشانی دارد، چرا که شرط لازم برای داشتن جهان‌بینی برآمده از موجو - و نه احساس کردن صرف آن - فراتر رفتن از حیطه احساسات و عواطف شکننده انسانی است.

بنابراین، می‌توان گفت که با توجه به قوی‌تر بودن جنبه ناله و فغان موجو در ادبیات ژاپن، موجوی پذیرفته‌شده در فرهنگ ژاپن نیز، برخلاف جهان‌بینی مطرح‌شده در بودا - که به دو جنبه پدیدگی و ناپدیدگی موجو تأکید می‌کند - احساس کردن صرف موجوست و نه الزاماً جهان‌بینی برآمده از موجو.

تفسیر مفهوم موجو از منظر مفهوم «ابدیت»

گفتیم که موجو در بودیسم اصلی بدیهی و مترادف تغییر برای همه چیزها و پدیده‌هاست؛ چه تغییر پدیده‌هایی چون چرخه زندگی انسان یا تغییر فصول باشد و چه تغییر اشیای غیرجاندار، مانند بناهای باشکوه که با گذشت زمان دچار فرسایش و زنگار می‌شوند. از سوی دیگر، در فرهنگ ژاپن احساس کردن موجو - و نه صرفاً نظاره‌گر بودن آن بدون دخیل بودن احساسات و عواطف انسانی - نیز پذیرفته بوده است و تأکید خاصی بر طرد کردن احساس موجو نیست. برای درک بهتر موضوع، به سؤالی که در ابتدای مقاله ذکر شد برگردیم: ژاپنی‌ها در شکوفه‌های گیلاس چه دیده‌اند که به آن عشق می‌ورزند؟ با فرارسیدن بهار، به ترتیب از مناطق جنوبی‌تر، شکوفه‌های گیلاس شروع به

1. Kobayashi
2. Ide
3. 無常感
4. 無常觀

بازشدن می‌کنند. شکوفه‌هایی که عمر آنها از دو یا سه هفته بیشتر تجاوز نمی‌کند. شکوفه‌هایی که به یک‌باره باز می‌شوند و خبر از فرارسیدن بهار می‌دهند، اما گویی در چشم به‌هم‌زدنی پرپر شده و تمام می‌شوند. بنابر مطالب گفته‌شده، اگر بودیسم به شکوفه‌های گیلاس به‌صورت عینی و به دید مرحله‌ای از چرخه گذرندگی حیات نگریسته و آن را نماد پایان زمستان و آغاز بهار می‌داند، در فرهنگ ژاپن به‌صورت ذهنی و با دخیل کردن احساسات، در عین حال که از زیبایی این شکوفه‌ها لذت برده می‌شود، در تودرتوی دل احساس درماندگی و تحیر از این کوتاهی زودگذر نیز هست؛ یعنی در فرهنگ ژاپن بیشتر از آنکه به چرخه‌ای بودن این فرایند اهمیت داده شود، به لحظه حال، یعنی دیدن، لذت بردن و متأثر شدن از کوتاهی عمر آن اهمیت داده شده است، زیرا اگر بعد چرخه‌ای بودن این فرایند را در نظر بگیریم، ناراحتی از کوتاهی و گذرا بودن آن غیرمنطقی می‌نماید.

برای فهم بهتر این موضوع می‌توان زیبایی‌شناسی ژاپنی را با زیبایی‌شناسی غیرژاپنی مقایسه کرد. از آنجا که زیبایی‌شناسی غیرژاپنی از نپایداری یا فناپذیری گریزان است، بنابراین، اگر ما به شکوفه‌های گیلاس از این دید نگاه کنیم، دوست داریم که آنها همواره یا به‌صورت غنچه باقی بمانند یا اگر باز می‌شوند به همان صورت باز شده باقی مانده و پرپر نشوند؛ یعنی زیبایی را در ثبات و نه تغییر - جست‌وجو می‌کنیم. مسلماً در این دیدگاه، هنگامی که ریزش شکوفه‌ها شروع می‌شود، احساس افسوسی آمیخته با ترس خواهیم داشت. در نقطه مقابل، زیبایی‌شناسی ژاپنی از پایداری یا همان تداوم گریزان است و لذت را در گذرندگی می‌جوید. در ژاپن در دهه اول ماه آوریل، شکوفه‌های گیلاس همگی باز می‌شوند. در این برهه دمای هوا تا آن حد گرم نیست که باعث شود شکوفه‌ها در اثر سنگینی خودشان پرپر شده و بریزند. درست هنگامی که همه شکوفه‌ها باز شده‌اند، بادهای شمالی از سمت سیبری شروع به وزیدن می‌کنند و شکوفه‌ها را می‌ریزند.^۱ در اینجا بیشتر از آنکه احساس افسوس توأم با ترس برای از دست دادن چیزی به چشم بیاید، احساس تحیر خودنمایی می‌کند، زیرا افسوس احساسی است که خواهان ادامه‌دار بودن است، اما تحیر احساسی است که گویی بشر دیگر تسلیم و درمانده شده و مات‌ومبهور مانده است که در برابر این زودگذری چه بگوید. به عبارتی، حتی اگر نتوان با قاطعیت گفت که زیبایی‌شناسی ژاپنی به گذرندگی نگاه منفی ندارد، شاید با قاطعیت بتوان گفت که زیبایی‌شناسی غیرژاپنی به گذرندگی پدیده‌ها نگاه مثبتی ندارد. مسلماً نگاه به گذرندگی از این منظر، باعث فارغ شدن دل از علاقه به پایداری، و در معنای وسیع‌تر، فارغ شدن دل از ابدیت می‌شود. پس، اینکه در فرهنگ ژاپن بر



۱. یکی از نمودهای عینی مفهوم «مونونو-آواره» همین موضوع است.

سرفروآوردن در برابر گذرندگی تأکید می‌شود، به‌طور غیر مستقیم به این معناست که در این فرهنگ سرکشی در برابر این گذرندگی و داشتن احساساتی از قبیل ترس و دلهره برای آن و متعاقباً تمایل به پابندگی و ابدی بودن پدیده‌ها مقبول نیست.

با این تفاسیر، دلیل علاقه مردم ژاپن به شکوفه‌های گیلاس، گذرا بودن یا ابدی نبودن آنهاست. به عبارت دیگر، جهان بینی ژاپنی زیبایی و لذت را در ابدی نبودن جست‌وجو می‌کند و با گریز عامدانه از پیوندزدن پدیده‌ها به ابدیت به دنبال جنبه احساسی و غیرمنطقی موج‌و و متعاقباً احساس تحیر و تسلیم در برابر نپابندگی و گذرندگی آن است. در اینجا دقیق شدن بر مفهوم ابدیت ضروری است، زیرا درک صحیح مفهوم ابدیت ما را به دلایل حاکم شدن جنبه احساسی مفهوم موج‌و یا «لذت از گذرندگی» در جهان بینی ژاپنی - که نهایتاً منجر به تفکر گریز از ابدیت می‌شود - سوق خواهد داد، مثلاً تفاوت بین سبک معماری در ژاپن با تمدن‌های بزرگ از منظر مفهوم ابدیت. با نظر به بسیاری از آثار باستانی برجای مانده در مناطق گوناگون دنیا متوجه می‌شویم که بیشتر این آثار از سنگ ساخته شده‌اند. سنگ ماده‌ای است که به غیر از مواردی نظیر زلزله شدید یا تخریب عمدی، سالیان سال باقی مانده و اصطلاحاً تا ابد نیز از بین نمی‌رود، مانند آثار سنگی تمدن‌های دنیا نظیر مصر، روم باستان، ایران. همچنین، سنت مومیایی کردن یا تلاش برای یافتن اکسیر حیات در نوع خود درخور تأمل است. بیراه نیست اگر بگوییم مواردی مانند ساختن بناهای سنگی، مومیایی کردن، تلاش برای یافتن اکسیر حیات نمونه‌های بارزی از تلاش مردم برای وصل شدن به ابدیت است؛ یعنی نپذیرفتن گذرندگی و تمایل به ابدی انگاشتن حیات. شدت این تمایل هنگامی به خوبی آشکار می‌شود که ما آن را با ژاپن مقایسه کنیم. کشور چهار فصل ژاپن که در طول سال تغییرات آب‌وهوایی بسیاری را به خود می‌بیند و هفتاد درصد از مساحتش را مناطق کوهستانی و جنگلی غیرقابل سکونت تشکیل می‌دهد. کوهستانی بودن ژاپن از این حیث حایز اهمیت است که نشان می‌دهد سنگ در این کشور به اندازه کافی بوده است. اما عملاً ژاپنی‌ها تمایل چندانی به ساختن بناهای سنگی نداشته‌اند و حتی در معماری سنتی ژاپنی از چوب استفاده شده است. چوبی که برخلاف سنگ بسیار آسیب‌پذیر است و با شعله‌ای کوچک می‌توان آن را نابود کرد یا اینکه به صورت طبیعی در برابر باران و رطوبت و حشرات پوسیده شده و از بین می‌رود. ژاپنی‌ها با علم به گذرندگی، فناپذیری، شکنندگی و ابدی نبودن چوب، از آن به وفور در معماری خود بهره برده و می‌برند، مثلاً ایزدکده معروف «ایسه جینگو»^۱، خاستگاه آیین شینتو، از هزار و سیصد سال پیش تا به



امروز، هر بیست سال یک بار بازسازی می شود یا سقف معبد «نیشی هونگان جی»^۱ (تأسیس ۱۶۰۲) علی رغم نیاز نداشتن به بازسازی، هر سی سال یک بار بازسازی می شود.

این مثال‌ها به خوبی بیانگر چگونگی نمود زیبایی‌شناسی ژاپنی وار موجو با همان گذرندگی در معماری این کشور است. برهیچ کس پوشیده نیست که ژاپن با آن فنآوری زبانزد خود به راحتی می تواند در بازسازی این ایزدکده‌ها از موادی استفاده کند که تا سالیان سال و شاید تا ابد نیازی به بازسازی مجدد نداشته باشد، اما ژاپنی‌ها عمداً این کار را نمی کنند. هر چند شاید اغراق آمیز به نظر برسد، اما روح و جان ژاپنی‌ها با چوب عجین شده است، با چوب فناپذیر. آنها این فناپذیری و گذرندگی را دوست دارند و از آن لذت می برند و آن را زندگی می کنند. لازارین^۲ (۲۰۱۰، ۳۱) با بررسی چگونگی نمود مفهوم موجو در معماری ژاپنی بر این باور است که معماری ژاپنی به تغییر اهمیت می دهد تا به ثبات. در نظر او معماری ژاپنی بیشتر از آنکه در زمره «هنرهای مکانی» باشد، در زمره «هنرهای زمانی» است؛ یعنی معماری ژاپنی بیش از آنکه به احاطه مکان پردازد، در اندیشه معرفی امکان تجربیات جدید است و بیش از آنکه در اندیشه ارایه مکانی برای حفاظت از تن باشد، درصدد گسترش افق‌های دنیا در انتظار است.

با کمی دقت در فرهنگ ژاپن، این لذت بردن از گذرندگی و مقید نبودن به پایداری را در موارد دیگری نیز می توان مشاهده کرد. چنانکه اشاره شد، در بسیاری از فرهنگ‌ها مردمان از قدیم به دنبال ساخت اکسیر حیات بوده اند. حتی در چین، که به لحاظ جغرافیایی در نزدیکی ژاپن واقع شده و از لحاظ فرهنگی دایه ژاپن است، نیز مردم به دنبال اکسیر حیات بوده اند. اما ژاپن جزو معدود فرهنگ‌ها و شاید تنها فرهنگی است که هیچ‌گاه مردمانش دنبال اکسیر حیات نبوده اند. بی شک فرهنگ ژاپن، از بیگانه‌ترین فرهنگ‌ها با مفهوم ابدیت است، زیرا برای مثال در مناطقی مانند آسیای غربی یا اروپا در جست‌وجوی ابدیت بودن، فقط به ساختن بناهای سنگی، سنت مومیایی کردن یا تلاش برای یافتن اکسیر حیات محدود نمی شود، بلکه در آموزه‌های دو مذهب بزرگ این مناطق یعنی اسلام و مسیحیت نیز به روشنی از حیات ابدی سخن گفته شده است و حیات ابدی و جاودان وعده‌ای است که خداوند به بندگانش داده است. حال کسانی که در این دنیا اعمال صالح داشته باشند، از حیات ابدی توأم با آرامش و لذت برخوردارند، و کسانی که در این دنیا اعمال ناشایست دارند، حیات ابدی توأم با اضطراب و عذاب خواهند داشت. یعنی حیات ابدی سوای لذت‌بخش بودن یا عذاب‌آور بودن وعده‌ای است الهی. در نقطه مقابل، اگر از بُعد مذهبی به فرهنگ ژاپن نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد



1. nishihonganji

2. Lazarin

که چه در آیین شینتو و چه در بودیسم ژاپنی حرفی از ابدیت به میان نیامده است. البته این موضوع اصلاً عجیب نیست، زیرا خود مفهوم مذهب در ژاپن با شک و شبهه‌های فراوانی روبه‌روست، چه برسد به اینکه آیا در این مفهوم صحبتی از ابدیت شده است یا نه. با در نظر گرفتن چنین مصداق‌های عینی، به این نکته پی خواهیم برد که مفهوم ابدیت، چه به لحاظ باورهای عامیانه و چه به لحاظ دین و مذهب، در تفکر ژاپنی مفهومی نامأنوس است.

نمود مفهوم موجو در سنت «شکم‌دَری» سامورایی‌ها و پدیده «کامی‌کازه»

بنابر مطالب ذکرشده، مردم ژاپن در طول تاریخ همواره از تغییر به وجد آمده و توانسته‌اند نوعی حس خاص و منحصر به فرد در نپايندگی و گذرندگی پدیده‌ها بیابند. این نپايندگی و گذرندگی فقط به پدیده‌های طبیعی، مانند شکفتن و پرپاشیدن شکوفه‌های گیلاس محدود نشده و در سطوح بالاتر، حیات و جان انسان‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. نمود این تفکر در سنت «شکم‌دَری» که در فارسی با عنوان هاراگیری شناخته می‌شود نیز مشاهده می‌شود. در سنت شکم‌دَری که در بین سامورایی‌ها رایج بوده است، هنگامی که به دلیل مرتکب شدن خطایی اعتبار یک سامورایی زیر سؤال می‌رفت، اولین چیزی که به ذهن خود فرد و سایر افراد خطور می‌کرد، خودکشی به شیوه دریدن شکم برای جبران مافات بود. هر چند بعد از اصلاحات میجی^۱ در ۱۸۶۸، با برچیده شدن نظام طبقاتی و متعاقباً با برچیده شدن سامورایی‌ها و رسم و رسومشان سنت شکم‌دَری نیز منسوخ شد، اما در عصر حاضر نیز، یکی از پدیده‌های اجتماعی که بسیاری از خارجیان را به تعجب وادار می‌دارد، بالا بودن آمار خودکشی در ژاپن است.

به باور نگارنده این موضوع را نیز می‌توان از منظر مفهوم موجو واکاوی کرد. گفتیم که پذیرش موجو یعنی پذیرش گذرندگی و نپايندگی، حال چه گذرندگی شکوفه‌های گیلاس باشد چه گذرندگی حیات انسان. نکته مهم این است که ما متوجه باشیم از نظر ژاپنی‌ها، حیات انسان بی‌ارزش نیست، اما آنقدر هم ارزش ندارد که به هر قیمتی آن را نگه داشت؛ یعنی در فرهنگ ژاپن، دلبستگی بیش از حد به حیات نشانه ترس است، ترس از مرگ، مرگی که با آمدنش همه دلبستگی‌ها و وابستگی‌ها را درهم می‌شکند. پس، چه بهتر که مرگ را به مثابه واقعیت بپذیریم و به جای دوری گزیدن از آن، به استقبالش برویم، مرگی که دیر یا زود به استقبال ما می‌آید. اینجاست که معنی جمله معروف کتاب «هاگا‌کوره»^۲ را بهتر می‌فهمیم که می‌گوید «بوشیدو (طریقت سامورایی) یعنی در جست‌وجوی مرگ



1. meiji

۲. Hagakure. نوشته یاماموتو-تسونه‌تومو (Yamamoto-Tsunetomo) در اوایل قرن ۱۸ که موضوع آن رموز سلحشوری و بررسی چرایی و چگونگی افکار و کردار سامورایی هاست.

بودن». در اینجا در جست‌وجوی مرگ بودن یعنی داشتن آمادگی قلبی برای مردن؛ یعنی یادآوری مداوم گذرندگی و نپایداری حیات به‌عنوان یک سامورایی. برای سامورایی‌ها هیچ‌چیز بدتر از بی‌آبرویی نیست. پس هر سامورایی باید از قبل ذهن خود را به مرگ عادت دهد، تا به هنگام به‌بار آمدن بی‌آبرویی بدون کوچک‌ترین تردید و اضطراب به این وضعیت پایان دهد. نکته مهم نوع نگاه به مسئله حیات انسان در تفکر ژاپنی است. با درک نگرش ژاپنی‌ها به مقوله حیات و مرگ می‌توانیم دلیل خودکشی آنها به هنگام به‌بار آمدن بی‌آبرویی را درک کنیم. به بیان بهتر، همین ابدی فرض نکردن حیات، یعنی گذرنده و نپاینده دانستن حیات، که متعاقباً به معنای دلبستگی نداشتن شدید به حیات نیز هست، باعث می‌شود گذشتن از جان برای بی‌آبرویی تاوان بیش از حد محسوب نشده و متعاقباً محو شدن از انظار نیز انتظار زیادی محسوب نشود.

یکی دیگر از نمودهای مفهوم موجُورا در پدیده «کامی‌کازه» می‌توان مشاهده کرد. کامی‌کازه حملات انتحاری نیروی هوایی ارتش امپراطوری ژاپن علیه ناوهای جنگی نیروهای متفقین طی جنگ اقیانوس آرام است. پدیده کامی‌کازه به‌نوعی برآمده از همان سنت شکم‌دری سامورایی‌هاست. چنانکه برای سامورایی‌ها هیچ‌چیز شرم‌آورتر از درقیدوبند حیات بودن نبود و مردن افتخار بود، مسلماً برای خلبانانی که با بستن مواد منفجره به جنگنده‌های خود به قلب ناوهای دشمن حمله‌ور شدند، نیز این موضوع صادق است. اما نکته مهم پدیده کامی‌کازه انتحاری بودن آن نیست، زیرا حملات انتحاری نه فقط در ژاپن، بلکه در سایر نقاط دنیا نیز مشاهده شده و می‌شود. نکته آنجاست که به تعبیر تاکه‌اوچی^۱ (۲۰۰۹، ۴۵)، چه در سنت شکم‌دری سامورایی‌ها و چه در حملات انتحاری خلبانان هدف‌غایی «مردن کامل» است. مردن کامل یعنی مردن در این دنیا بدون داشتن کوچک‌ترین انتظار برای حیات بهتر در آن دنیا. هنگامی به اهمیت این موضوع پی می‌بریم که آن را با حملات انتحاری سایر مناطق دنیا مقایسه کنیم. در بیشتر حملات انتحاری که عمدتاً با انگیزه‌های مذهبی صورت می‌گیرد، فرد یا افرادی که اقدام به حمله انتحاری می‌کنند، در انتظار حیاتی بهتر در آن دنیا هستند. به عبارت بهتر، خودکشی آنها بدون چشمداشت نیست و آنها از معبود خود انتظار دارند که پاداش این کارشان را در آن دنیا جبران کند. با این تفاسیر، مرگ این‌گونه افراد را می‌توان مرگی ناقص تلقی کرد؛ مرگی که صرفاً برای گذر از این دنیا و رفتن به آن دنیا است. در نقطه مقابل، مرگ سامورایی‌ها یا خلبانان ژاپنی مرگ کامل و دست‌شستن از همه‌چیز است. در آموزه‌ها و باورهای آنها از دنیای بهتر صحبتی به میان نیامده است که آنها به آن امید حیات خود را فدا کنند.



مطالب فوق به خوبی نشان‌دهنده چگونگی نمود مفهوم موجو، یعنی گذرندگی و نپایندگی در تفکر ژاپنی است. هرچند پرواضح است در دو مثال فوق، صرفاً جنبه منفی و ناخوشایند موجو مطرح بوده و این مثال‌ها به لحاظ موضوعی با جنبه خوشایندتر مفهوم موجو، مثلاً لذت بردن از پرپر شدن شکوفه‌های گیلاس یا معماری متکی به چوب، کاملاً متفاوت است، اما از این منظر که همه این موارد خوشایند و ناخوشایند برآمده از جهان‌بینی مبتنی بر مفهوم موجو در معنای لذت از گذرندگی و گریز از ابدیت هستند، با یکدیگر مشترک‌اند.

نمود مفهوم موجو در زبان ژاپنی

یکی دیگر از نمودهای برداشت ژاپنی‌وار از مفهوم موجو در واژه معروف ژاپنی «سایونارا» قابل مشاهده است که از آن با عنوان واژه خداحافظی در زبان ژاپنی یاد می‌شود. سایونارا از حرف ربط «سارابا^۱» به معنی «اگر این‌طور است» برگرفته شده است. کاربرد سارابا در طول زمان تغییر یافته و از حرف ربط به واژه‌ای که بیانگر احساس جدایی و خداحافظی است، تبدیل شده است. با واکاوی معنایی سایونارا متوجه می‌شویم که در این واژه احساس «تحیّر» و «تسلیم» خودنمایی می‌کند؛ بدین معنا که گویی ما بعد از مشاهده حالت یا وضعیتی این‌گونه می‌گوییم که «عجب! اگر این‌طور است، دیگر چه می‌شود کرد؟». به عبارت بهتر، با گفتن «اگر قرار بر این شده است که این‌طور باشد، دیگر چه می‌شود کرد و چاره‌ای جز پذیرفتن آن نیست» احساس تحیّر و تسلیم‌پذیری خود را نشان می‌دهیم. گفتن سایونارا به هنگام خداحافظی، یعنی پذیرفتن اینکه «لحظه حالی» که در آن دیداری صورت گرفت، دیگر به پایان رسیده است؛ یعنی اگر این‌طور است که این لحظه به پایان رسیده است، دیگر چه می‌شود کرد! سایونارا به‌طور غیرمستقیم به اهمیت لحظه حال نیز تأکید دارد. به این معنی که با این پیش فرض که شاید دیدار مجددی در کار نباشد، باید لحظه حال را دریافت، زیرا بعد از گذشتن این لحظه حال، «دیگر چه می‌شود کرد؟». برای درک بهتر مطالب فوق، باید واژه سایونارا با واژه‌هایی که برای خداحافظی در زبان‌های دیگر به کار می‌روند مقایسه کنیم. تاکه‌اوچی (همان، ۱۳) اصطلاحات جدایی و خداحافظی در زبان‌های گوناگون را به سه گروه تقسیم می‌کند:

گروه اول، عباراتی مانند Good-bye (انگلیسی)، Adieu (فرانسه)، Adios (اسپانیایی)، Addio (ایتالیایی)؛ گروه دوم، عباراتی مانند See you again (انگلیسی)، Au revoir



1. sayōnara
2. saraba

(فرانسه)، 再见 (چینی)، Auf Wiedersehen (آلمانی)، Hasta la vista (اسپانیایی)،
Arrivederci (ایتالیایی)، Do svidania (روسی). گروه سوم، عباراتی مانند Salve
(لاتین)، 安寧 (کره ای)، Farewell (انگلیسی).

تاکه اوچی این گونه تبیین می کند که در گروه اول، واژه Good-bye که برگرفته از اصطلاح
God be with you است، به معنی «خدا به همراهتان باشد» است. در سایر واژه های
فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی این گروه نیز احساس طلب حضور و محافظت خداوند
مشهود است. در گروه دوم به امیدوار بودن برای دیدار مجدد تأکید می شود. عبارت های
گروه سوم خواهان داشتن ادامه راهی توأم با آرامش و سلامت برای مخاطب است. علی رغم
اینکه همه اصطلاحات سه گروه فوق را می توان به زبان ژاپنی ترجمه کرد، و حتی علی رغم
اینکه در زبان ژاپنی نیز اصطلاحاتی مانند ماتانه^۱ (گروه دوم) به معنی «باز هم (ببینیم
همدیگر را)»، یا اوگنکی^۲ به معنای «به سلامت» (گروه سوم)، یا گُکیگن یو^۳ به معنای
«اوضاع به کام» (گروه سوم) نیز وجود دارد، قدمت چندانی نداشته و اصطلاح اصیل ژاپنی
برای جدایی و خداحافظی واژه سایونارا یا اصطلاحات مخفف شده این واژه مثل سه وره دووا،
دوا، جا^۴ است (همان، ۱۴).

این مطلب گویای متفاوت بودن جهان بینی ژاپنی ها با سایر ملل دنیاست. اینکه چرا آنها
به هنگام خداحافظی مخاطب خود را به خدا نمی سپارند و به جای آن می گویند «پس که این
طور»، بیانگر این است که در جهان بینی ژاپنی، بر زمان حال تأکید خاصی شده و آنها
تمایلی به خطی فرض کردن زمان ندارند، زیرا وقتی ما واژه خداحافظ را به زبان می آوریم،
ناخودآگاه لحظه حالی که در آن واقع شده ایم را تمام شده فرض نکرده ایم و چون خودمان
نمی توانیم با مخاطبمان در ادامه راه همراه شویم، از خدا می خواهیم که او را در ادامه
مسیری که در خط زمان طی می کند تنها نگذارد. اما در تفکر ژاپنی ملاقات با یک نفر یعنی
اتفاقی که در لحظه حال فعلی اتفاق افتاد و شاید دیگر تکرار نشود. همین طرز تفکر موجب
می شود که بعد از اتمام دیدار، با گفتن «عجب، پس که اینطور»، زمان آن لحظه پایان یافته
قلمداد شده و به زمان آینده متصل نشود. به عبارت بهتر، تحیر برای گذرندگی دیدار و تسلیم
در برابر آن یا موجو.

1. mata-ne
2. ogenki-de
3. gokigen-yō
4. soredewa, dewa, ja



عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری برداشت ژاپنی‌وار از مفهوم موجو

با توجه به مطالبی که بررسی کردیم، مسلماً این پرسش ایجاد خواهد شد که پس‌زمینه‌ها و عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری برداشت ژاپنی‌وار از موجو چیست؟ موجو در بودیسم یعنی تغییر؛ یعنی همه پدیده‌های این دنیا پیوسته در حال تغییرند. مفهوم موجوی بودیسم اصلی بدیهی است؛ البته به شرطی که ما به صورت منطقی آن را صرفاً نظاره‌گر باشیم و احساسات خود را در آن دخالت ندهیم. از طرف دیگر، برداشتی که از این مفهوم در جهان‌بینی ژاپنی ارائه می‌شود آمیزه‌ای از احساس و منطق است که نهایتاً باعث می‌شود ژاپنی‌ها به شکنندگی و تزلزل پدیده‌های دنیا با یک دید توأم با تحیر و تسلیم نگاه کنند.

چرایی شکل‌گیری این التقاط دو دلیل عمده دارد: نخست آنکه نباید از شرایط سخت اقلیمی و جغرافیایی حاکم بر کشور ژاپن غافل شد؛ ژاپن کشوری است جزیره‌ای و آتشفشانی که در طول تاریخ همواره در معرض بلایایی از قبیل زلزله، تسونامی، آتشفشان، طوفان، طغیان رودخانه‌ها، و قحطی بوده است، مثلاً در مورد زلزله، علی‌رغم اینکه مساحت ژاپن فقط بیست و پنج صدم درصد از کل مساحت دنیاست، اما چهار صفحه از صفحات تکتونیکی^۱ دنیا - که برخورد این صفحات با یکدیگر موجب وقوع زلزله و آتشفشان می‌شود - در زیر این کشور قرار دارند. در حالی که قاره اروپا یا قاره آمریکا روی یک صفحه قرار گرفته‌اند که این خود به معنی پایین بودن احتمال وقوع زلزله در این مناطق است. اوئیشی^۲ (۲۰۱۵، ۴۴) بر این باور است که بیشتر مورخان و جامعه‌شناسان هنگام تبیین تفکرات و روحیات مردم ژاپن از شرایط اقلیمی حاکم بر این کشور غافل می‌مانند، در حالی که جهان‌بینی مردم ژاپن برآمده از شرایط سخت اقلیمی حاکم بر این کشور است. از نظر اوئیشی پیشرفت‌های عظیم و معجزه‌آسای اقتصادی ژاپن - که از دهه شصت میلادی شروع شده و تا اواخر دهه هشتاد میلادی ادامه داشت - باعث شد که حتی خود ژاپنی‌ها هم فراموش کنند که در یک کشور مملو از بلایا زندگی می‌کنند. این پیشرفت‌ها دقیقاً در برهه‌ای اتفاق افتاد که در آن بلایای بزرگی رخ نداد (منظور از بلایای بزرگ حوادثی است که تعداد کشته‌ها و افراد مفقودالثر در طول یک سال بیشتر از هزار نفر باشد). یعنی در فاصله سی و شش سال از ۱۹۵۹ که طوفان بزرگ ایسه‌وان^۳ رخ داد تا ۱۹۹۵ که سال وقوع زلزله بزرگ مناطق هانشین آواجی^۴ بود، حادثه بزرگ خاصی رخ نداد و ژاپن از این خلأ به خوبی استفاده کرد (همان، ۳۶).



1. tectonic plate
2. Oishi
3. isewan
4. hanshin-awaji

با این تفاسیر، ژاپنی‌ها در طول تاریخ همواره تسلیم قدرت طبیعت بوده‌اند؛ طبیعتی که هیچ‌گاه با ژاپنی‌ها ملایم برخورد نکرده است. اما آنها یادگرفته‌اند که چگونه با این قدرت پیش‌بینی‌ناپذیر کنار بیایند و با پذیرفتن اصل گذرندگی یا موج‌به‌نوعی خود را به شکنندگی و تزلزل این دنیا عادت دهند. به عبارت بهتر، اقلیم آکنده از بلا و پیوسته در حال تغییر ژاپن این نکته را به آنها یاد داده است که با نگرشی مبتنی بر گذرندگی و نپایداری به امور این دنیا نگاه کنند. از این‌رو، شاید کاملاً طبیعی به نظر برسد که چرا ژاپنی‌ها نتوانسته‌اند مفهوم موج‌ورا، آن‌گونه که در بودیسم گفته شده است، فقط با منطق نظاره‌گر باشند، زیرا تعدد دفعات و شدت وقوع بلاها در تاریخ ژاپن به قدری بوده است که انسان - که عواطف و احساسات هم بخشی از وجود اوست - صرفاً نمی‌تواند به این شکنندگی و تزلزل با منطق بنگرد و مسلماً آدمی در نهایت دچار تحیر و تسلیم منفعلانه خواهد شد.

عامل تأثیرگذار دوم مبهم بودن مفاهیمی مانند «خدا» و «آن دنیا» در جهان‌بینی ژاپنی است. تا سالیان متمادی خارجی‌ها ژاپنی‌ها را مردمی بی‌دین^۱ می‌نامیدند، اما اندیشمندان ژاپنی^۲ با این طرز تفکر مقابله کردند و اظهار کردند که ژاپنی‌ها بی‌دین نیستند، بلکه ندانم‌گرای^۳ اند؛ یعنی مذهب و خصوصاً مفاهیم «آن دنیا» را نه قبول دارند و نه نفی می‌کنند. نباید فراموش کنیم که این طرز تفکر با طرز تفکر هیچ‌انگاری^۴ (پوچی‌گرایی) فرق دارد، زیرا در هیچ‌انگاری با قاطعیت مفاهیمی، مانند خدا و آخرت نفی می‌شود. پرواضح است که صحبت درباره مفهوم ابدیت نیز بدون صحبت درباره جهان‌بینی پس از مرگ امکان‌پذیر نیست. ولی چه در آیین اصیل شینتو و چه در بودیسم ژاپنی، مفاهیم زندگی پس از مرگ بسیار مبهم است. هر چند در بودیسم به مفهوم «آن دنیا» اشاره می‌شود، اما نباید فراموش کرد که این مفهوم بر مبنای اصل تناسخ^۵ (باززایی) است و یکی از «سه دنیایی»^۶ است که بودا قائل به آن است؛ «دنیای قبلی»، «دنیای فعلی» و «دنیای آینده» (آن دنیا). بنابراین، ساختار این تقسیم‌بندی با ساختاری که در ادیان اسلام و مسیحیت درباره «این دنیا» و «آن دنیا» مطرح می‌شود، از اساس متفاوت است.

در نتیجه، این‌گونه می‌توان برداشت کرد که در جهان‌بینی ژاپنی همه‌چیز در این دنیا تعریف می‌شود و جنبه ابدی به خود نمی‌گیرد؛ حال چه در مورد خوشی باشد و چه در مورد رنج، یعنی

1. irreligion

۲. برای مثال یامانوری-تسونو (Yamaori-Tetsuo) دین‌شناس ژاپنی.

3. agnosticism

4. nihilism

5. Reincarnation

6. Traiyadhvika



خوشی‌های این دنیا فقط مخصوص این دنیاست و نباید نگران تویخ شدن برای انجام دادن آن در دنیایی دیگر باشیم. به همین ترتیب در مورد رنج هم باور ژاپنی‌ها بر این است که مردن در این دنیا یعنی مردن کامل، و فرد بعد از مردن دیگر تمام می‌شود و تصور اینکه در دنیای دیگری بابت کارهایی که کرده مجازات شود، یا تصور اینکه سختی‌های این دنیا به مثابه پیش‌مرحله‌ای برای خوشی‌ها در آن دنیا باشد، مشکل است.

نتیجه

امروزه ژاپن کشوری پیشرفته و صلح‌دوست شناخته می‌شود که علی‌رغم شکست سنگینش در جنگ جهانی دوم، نه تنها به‌طور معجزه‌آسایی روند بازسازی را در پیش گرفت، بلکه به‌طور معجزه‌آسآتری تبدیل به ابرقدرت اقتصادی دنیا نیز شد. در تبیین چرایی و چگونگی ژاپن شدن ژاپن سخن بسیار گفته شده‌است، اما به‌راستی آیا دلیل این کار صرفاً برآمده از روحیه تسلیم‌ناپذیری ژاپنی‌هاست؟ سعی این مقاله بر این بود که روحیات و جهان‌بینی مردم ژاپن را از بُعد دیگری بررسی کند؛ از بُعد داشتن روحیه تسلیم‌پذیری! روحیه تسلیم‌پذیری در مواجهه با مسئله گذرندگی زمان و ناپایداری پدیده‌ها. در این مقاله نمودهای گوناگون موجب در جهان‌بینی ژاپنی بررسی شد؛ مفهومی که بر ناپندگی و گذرندگی حیات اشاره دارد، مفهومی که در نگاه اول واقعیتی کاملاً بدیهی به نظر می‌رسد، اما در عمل، این تفکر ژاپنی بود که آن را پذیرفت. بودیسم با مطرح کردن مفهوم موجب در اندیشه گوسزد کردن تغییر و دگرگونی پدیده‌ها بود و بر هر دو جنبه فنا و بقا تأکید داشت، اما ژاپنی‌ها با ارائه تفسیری خاص، موجب را به مثابه یکی از ارکان جهان‌بینی ژاپنی و حس زیبایی‌شناسی ژاپنی مطرح کردند. درست است که در موارد خاصی مانند خودکشی بر پوچی حیات تأکید شده و موجب مفهومی منفی می‌نماید، اما نباید دچار این سوءبرداشت شد که ژاپنی‌ها مردمانی منفی‌با فاند و هیچ لذتی برای خود تعریف نکرده‌اند. آنها با پذیرش جنبه فنا در مفهوم موجب سعی در لذت بردن از جنبه بقای آن دارند. تماشای شکوفه‌های گیلاس خوشایند است، اما ژاپنی‌ها با علم به اینکه این خوشایندی گذراست و گریزی از آن نیست، این کارها را می‌کنند. یکی از سؤالاتی که بعضاً افراد خارجی تمایل دارند از ژاپنی‌ها بپرسند این است که آیا آنها از امریکایی‌ها به دلیل انداختن بمب اتمی به کشورشان نفرت دارند؟ شاید عجیب به نظر برسد، اما جواب بیشتر ژاپنی‌ها به این سؤال نه است. هرچند برای این نه می‌توان تفسیرهای گوناگونی بیان کرد، اما به‌زعم نگارنده این‌گونه واکنش‌های منفعلانه نیز بی‌ارتباط با مفهوم موجب و گریز از ابدیت نیست. پذیرش موجب یعنی پذیرش گذرندگی زمان، یعنی چیزی که اتفاق افتاده و گذشته است،





دیگر گذشته است و نوع احساس ما تأثیری در اصل قضیه ندارد. در تفکر ژاپنی، چه ما همواره نفرت خود را ابراز کنیم و چه بی تفاوت باشیم، در اصل موضوع که اتفاق افتاده و تمام شده است، تأثیری ندارد. شاید از دید مردمان سایر فرهنگ‌ها این طرز نگرش ژاپنی‌ها پسندیده نباشد، اما نکته آنجاست که ژاپنی‌ها اسیر زمان شدن و ماندن در گذشته خصوصاً گذشته تلخ را نمی‌پسندند و همواره نگاه مثبت رو به جلو دارند. بهترین شاهد این ادعا پیشرفت‌های عظیم ژاپنی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم است. کشوری که با خاکستر یکسان شده بود با چنان سرعت حیرت‌آوری به صحنه جهانی برگشت که نمونه آن را در هیچ جای دیگر نمی‌توان دید. علاوه بر این، ژاپن کشوری است که همواره در معرض بلایای طبیعی به‌ویژه زمین‌لرزه‌های ویرانگر بوده و هست، اما در اینجا نیز سرعت بازسازی و بازگشت به زندگی مردمان ژاپن حیرت‌آور است. به زعم نگارنده، این‌گونه موارد نیز مصداق عینی طرز نگرش ژاپنی‌ها به مقوله زمان است؛ همان نگرشی که زمان حال را امتداد گذشته نمی‌داند و در آن، زمان همیشه از نو در حال خلق شدن است.

در مبحث موجو حکایت زیارت مردم و سران ژاپن از معبد «یاسوکونی»^۱ نیز درخور تأمل است. این معبد آرامگاه بسیاری از نظامیان ژاپنی کشته‌شده در طول جنگ جهانی دوم است. از دید بسیاری از کشورها، خصوصاً چین و کره که در طول جنگ صدمات بسیاری از ژاپن به آنها وارد شد، زیارت مردم و خصوصاً دولتمردان ژاپنی از این معبد، به‌مثابه تکریم جنایتکاران جنگی و نادیده گرفتن احساسات بازماندگان قربانیان جنگ است. اما تفسیر ژاپنی‌ها به‌گونه دیگری است. از نظر آنها انسان بعد از مردن دیگر مرده است و از این عالم خارج شده است؛ یعنی همان تفکر مرگ کامل. در تفکر ژاپنی مردن یعنی تمام شدن یک فرد، چه این فرد خوب بوده باشد چه بد. در نظر ژاپنی‌ها همه افراد بعد از مردن به «کامی»^۲ (رب‌النوع) تبدیل می‌شوند. پس، انسان را شایسته نیست که مرده‌ای را نفرین کند. این طرز تفکر بی‌ارتباط با زبان ژاپنی نیز نیست. مسلماً زبان بازتاب افکار، عواطف و عوالم ملت است. زبان ژاپنی زبانی است که در آن واژه‌ها و اصطلاحات لعن و نفرین کاربردی ندارند. لعن و نفرین یعنی خطی فرض کردن «زمان» و طلب کردن عذاب ادامه‌دار در طول این خط، یعنی جدا نکردن گذشته از حال و حال از آینده، یعنی نپذیرفتن گذرندگی و تمایل به وصل کردن آن به ابدیت. ژاپنی‌ها علاقه‌ای به این طرز تفکر ندارند. برای آنها زمان یعنی تکرار مداوم زمان حال، نه الزاماً زمانی که میراث‌دار گذشته و وامدار آینده باشد. واضح است که این طرز نگرش به مقوله زمان با جهان‌بینی ژاپنی‌ها بی‌ارتباط نیست. تفکر ژاپنی همچنان

1. yasukuni

2. kami

که در آن دنیا بهشتی برای خود تعریف نکرده است، جهنمی نیز تعریف نمی‌کند. یعنی تفکری که از وصل کردن زمان به ابدیت، حال چه در قالب خوشی و چه در قالب عذاب گریزان است و همه چیز را در لحظه می‌جوید.

در این مقاله، سعی نگارنده بر این بود که با ارائه تفسیری جدید از مفهوم موجو—یعنی گریز از ابدیت— چگونگی نمود این مفهوم در جهان بینی ژاپنی را بررسی کند، اما به علت محدودیت صفحات فقط به گوشه‌هایی از این نمودها اشاره شد و تبیین بیشتر این موضوع مستلزم نگارش مقالات دیگری است.



منابع

- اوکادا، امیکو (۱۳۶۳). زمانه سعدی در ایران و ژاپن. مجله کیهان فرهنگی، ۱۰، ۳۰-۲۹.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۲). گلستان ژاپنی؛ تسوره‌زوره‌گوسا. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کوساکابه، کازوکو (۱۳۸۲). داستان گنجی و شاهنامه: مقایسه شاهکار ادبی ژاپن و شاهکار ادبی ایران. تهران (افسر روحی، ویراستار). تهران: نشر نی.
- Abe, R. (1955). Mujō, ensei, gense riekī; Nihon ni okeru Shinkō no ichi keitai [Mutability, Pessimism and worldly profits]. *Chizan Gakuhō*, 3, 80-88.
- Hariu, I. (1969). Shogyō Mujō no geijutsu [Art of “Everything is evanescent”]. *Bijutsu Jihyō*, 239, 5-51.
- Ide, T. (1959). Mujōkan, Mujōkan [Sense of Mujō, feeling of Mujō]. *Bungei to Shisō*, 18, 37-47.
- Kakimoto, T. (1990). Chūsei kara Kinsei he; Yōroppa to Nihon no Mujōkan wo Chūshin ni shite [Mujō in Europe and Japan, from the medieval to modern]. *Daiichi Yakka Daigaku*, 21, 82-73.
- Kō, B. (2007). Nihonjin no Kokoro Tambō 4. Shizen kara no “mujōkan” to bukkyō kara no “mujōkan” [Japanese mind exploration; Mujō in nature and Mujō in buddhism]. *Shin Nihongaku*, 4, 63-77.
- Kobayashi, H. (1952). *Mujō to yu Koto* [That means Mujō]. Sōgensha.
- Lazarin, M. (2010). Utsuroi no Basho Toshite no Nihon Kenchiku [Japanese architecture: Place as transition]. *Ryūoku Daigaku Ronshū*, 476, 28-44.
- Mori, Sh. (1990). “Mujō”, “Muga” no Nihonteki Juyō [Acceptance of Mujō and Anatta (non-self) in Japan]. *Tōyō Gakujutsu Kenkyū*, 29(4), 84-97.
- Murakami, Sh. (2001). Mujōsetsu to Setsunametsu no Kisō Gainen [Basic concept of Mujō and the transiency of life]. *Indogaku Shūkyō Gakkai Ronshū*, 28, 1-24.
- Nakamura, H. (1989). *Nihonjin no Shii hōhō; tōyōjin no shii hōhō 3* [Japanese thought; Oriental thought 3]. Shunjūsha.
- Nishio, M. (1957). *Nihon Koten Bungaku Taikei “hōjōki, Tsurezuregusa Kaisetsu* [Japanese classical literature; Description of “Hōjōki” “Tsurezuregusa”]. Iwanami Shoten.
- Ogura, R. (1998). Kinsei Bungaku to Bukkyō Shisō; Saikaku Bungaku ni Okeru Mujō to Inga [Literature and buddhism in the modern ages: On the “Being Transient” and “Causation” in the Saikaku-Literature]. *Kyōto Joshi Daigaku Shūkyō Bunka Kenkyūjo*, 11, 1-24.
- Ōishi, H. (2015). *Kokudo ga Nihonjin no Nazo wo Toku* [Land solves Japanese mystery]. Sankei Shimbun Shuppan.
- Ota, R. (2013). Murakami Haruki no Shoki Sakuhin ni Okeru Mujō; “Hachigatsu no Iori” no Shiseikan [Mujō in Murakami Haruki’s early work “Hermitage of August”]. *Gakuen*, 867, 88-96.



- Pinguet, M. (1984). *La mort volontaire au Japon* [Voluntary death in Japan]. Gallimard.
- Sekiguchi, T. (2005). Nihon Bungaku Kenkyū ni Okeru Mujōkan ni Tsuite [Mujō in researches about Japanese literature]. *Nihon Bungaku Kenkyū*, 44, 1-14.
- Shiu, Y. (2011). Nihon Bungaku ni Okeru Mujōkan ni Tsuite [The “perspective of impermanence” in the Japanese literary works]. *Ajia Bunka Kenkyū*, 18, 127-146.
- Sueki, F. (1982). “Manyōshū” ni Okeru Mujōkan no Keisei [The formation of Mujō in “Manyōshū”]. *Tōyō Gakujutsu Kenkyū*, 21(1), 56-72.
- Suga, K. (2009). Futatsu no Mujōkan; Nihonbi no Jūsō Kōzō [Two views of Mujō; Structure of Japanese beauty]. *Sōbun*, 517, 10-13.
- Takeuchi, S. (2009). *Nihonjin wa Naze “Sayōnara” to Wakarerunoka* [Why Japanese finish with Sayōnara]. Chikuma Shoten.
- Takeuchi, S. (2009). Nihonjin wa naze “Sayōnara” to wakarerunoka [Why Japanese break up with saying “Sayōnara”]. Chikuma Shinsho.
- Tanaka, H. (1983). Mujō to Nihon no Biishiki; Kamonochōmei to Unkei no Koto [Mujō and aesthetic consciousness in Japan]. *Kokubungaku Kaishaku to Kyōzai no Kenkyū*, 28(4), 34-40.
- Tokunaga, M. (2000). Mujōkan, Mujōkan; Koten Bungaku ni Miru Mujō no shosō [Sense of Mujō, feeling of Mujō; Aspects of Mujō in classic literature]. *Joshi Daigakubun*, 127, 61-76.
- Yamaori, T. (2005). Nihonjin no “Un”kan; “Mujō” to “Inga” no Aida de [Japanese view of the “luck”; between Mujō and Karma]. *Daisan Bummei*, 548, 30-32.

